

موانع شکل‌گیری جامعه مدنی در روسیه

الهه کولایی*

استاد مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران

فرزاد کلبعلی

دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۰۸/۰۵)

چکیده

بسیاری از ناظران حوزه سیاست، فروپاشی اتحاد شوروی و از میان رفتن حزب کمونیست را گامی بلند در مسیر مردم‌سالار شدن روسیه برآورد می‌کردند، ولی در پی تحولات نخستین دهه پس از تجزیه اتحاد شوروی آشکار شد که این روند با چالش‌های اساسی روبه‌روست. ضعف شدید جامعه مدنی در این کشور همراه با تداوم قدرت متمرکز دولت، جنبه‌های پیچیده این دگرگونی را مشخص می‌کند. پرسش اصلی این نوشتار این است که موانع شکل‌گیری جامعه مدنی در روسیه پسا شوروی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش، دو سؤال فرعی هم طرح می‌شود: جامعه مدنی چیست؟ و چه عواملی سبب تضعیف جامعه مدنی در روسیه پسا شوروی شده است؟ فرضیه نویسندگان این است که عناصر تضعیف‌کننده جامعه مدنی، همان اصلی‌ترین عناصر تولید نابرابری در روسیه پسا شوروی است که به صورت سیستماتیک و در روندی مدیریت‌شده، جامعه مدنی را تضعیف کرده است. نویسندگان این نوشتار با روش توصیفی^۱ تحلیلی، بررسی خود را با استفاده از کتاب‌ها و مقاله‌های فارسی و انگلیسی در این زمینه و بهره‌گیری از منابع اینترنتی انجام داده‌اند.

کلیدواژه‌ها

اتحاد شوروی، احزاب، جامعه مدنی، دولت، روسیه، گروه‌های سیاسی، نهادهای مدنی.

* Email: ekolaee@ut.ac.ir

مقدمه

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به رهبری ولادیمیر لنین و نیز نابودی نظام تزاری در روسیه، انتظار انتقال به نظامی دموکراتیک در این کشور را ایجاد کرد. با این حال موضوع مهار قدرت سیاسی متمرکز و توزیع آن در روسیه شوروی به چالشی اساسی تبدیل شد. تمرکز جدید قدرت سیاسی در حزب کمونیست، که این بار داعیه نمایندگی طبقه بالنده تاریخ، طبقه کارگر، را مطرح ساخته بود، این آرزو را به سرایی تبدیل کرد. لنین در مسیری جدا از تحولات جوامع سرمایه‌داری، با سپردن قدرت حزب کمونیست اتحاد شوروی به مسیر تقویت قدرت متمرکز دولت، مجال شکل‌گیری نهادهای مدنی را در این کشور از میان برد (Ponton, 1994). حزب کمونیست به هسته اصلی نظام سیاسی اتحاد شوروی تبدیل شد. این روند سبب شد امکان ایجاد و شکل‌گیری هرگونه نهاد غیردولتی در روسیه شوروی از میان برود. در واقع، حزب کمونیست چنان در همه نهادهای دولتی و حکومتی گسترده شد که جایی برای تحرک دیگر نهادها باقی نماند. دولتی که باید بر پایه آرای مارکس در مسیر نابودی قرارمی گرفت، خود به بزرگ‌ترین و قدرت‌مندترین دولت تاریخ تبدیل شد (کولای، ۱۳۹۲).

با آغاز دگرگونی‌های وسیع سیاسی و اقتصادی در اتحاد شوروی از دوره میخائیل گورباچف، بار دیگر امید به تشکیل و تقویت نهادهای مدنی و شکل‌گیری جامعه مدنی در این کشور مطرح شد. از همان نخستین ماه‌های اجرای برنامه‌های اصلاحات گورباچف، اشکال گوناگون مخالفت و مقاومت در این کشور آشکار شد. به این ترتیب، بار دیگر چالش‌های دموکراتیک‌سازی در روسیه ابعاد پیچیده خود را به نمایش گذاشت. در این میان ماهیت دولت و استقلال آن، بزرگ‌ترین عامل بازدارنده بوده است. اما این عنصر با وجود تقویت روند تضعیف جامعه مدنی، عامل درونی تضعیف جامعه مدنی در روسیه نیست، بلکه تنها متغیری تقویت‌کننده است. عامل درونی تدوین و تکوین سیاست‌ها و گرایش‌های تضعیف جامعه مدنی جدید در روسیه پسا شوروی، ماهیت تمرکزگرای نظام سیاسی و مهم‌تر از آن پایه‌های تاریخی نیروهای اجتماعی شکل‌دهنده نظام سیاسی، یعنی دیوان‌سالاران دولت‌گرایند.

تحولات واپسین ماه‌های حیات اتحاد شوروی نشان داد انتقال به نظام دموکراتیک، در جامعه‌ای که قرن‌ها نفوذ مطلقه دولت متمرکز را تجربه کرده و بنیان‌هایش در نظام ایدئولوژیک اتحاد شوروی استحکام بیشتری هم یافته، تا چه اندازه دشوار و پردردسر خواهد بود. با فروپاشی نظام کمونیستی در پایان سال ۱۹۹۱، در دو دوره ریاست جمهوری بوریس یلتسین، نظام سیاسی روسیه، شرایط را برای تکوین و گسترش نهادهای مدنی فراهم کرد. در این دوره با گشایش عرصه فعالیت‌های اقتصادی و شکل‌گیری احزاب و نهادهای گوناگون غیردولتی و مستقل، جامعه روسیه شرایط کم‌نظیری را تجربه

کرد. ولی این دوره چندان نپایید. با به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین، دوباره فعالیت نهادهای مدنی با دشواری‌های فزاینده روبه‌رو شد. پوتین با طرح ایده «دیکتاتوری قانون» (Sakwa, 1996, p. 96) به گونه‌ای، به سیاست‌های دوران اتحاد شوروی بازگشت و روند شکل‌گیری و گسترش جامعه مدنی را با چالش‌هایی جدی روبه‌رو ساخت. او در جهت مخالف سیاست‌های دوره یلتسین، حتی اقتدار نهادهای فدرال را نیز دوباره بر نهادهای محلی برقرار ساخت (Ross, 2003). جنگ در چچن موجب برتری مفهوم امنیت بر آزادی شد که گرایشی پر قدرت و تاریخی در روسیه است. به این ترتیب، بار دیگر امید به شکل‌گیری جامعه مدنی در روسیه رو به نابودی نهاد. تشدید فشارها بر نهادهای مدنی مانند رسانه‌های مستقل و روزنامه‌نگاران منتقد از ویژگی‌های تحولات روسیه دوران ریاست جمهوری پوتین است. بر اساس برخی برآوردها در پی ناکام ماندن تجربه «سوسیالیسم مدل روسی»، پس از فروپاشی اتحاد شوروی، اینک فرایندی از شکل‌گیری «سرمایه‌داری روسی» در حال تکوین است (Sakwa, 1996, p. 89). هرچند بسیاری بر این باور بودند که روندهای داخلی و خارجی و دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی در عصر جهانی شدن، این تحول را اجتناب‌ناپذیر کرده است (قوام، ۱۳۸۲، ص ۱۴۶-۳۲۴). پرسش اصلی این مقاله این است: موانع شکل‌گیری جامعه مدنی در روسیه پسا شوروی چیست؟ برای پاسخ به این پرسش، دو سؤال فرعی هم طرح می‌شود: ارکان جامعه مدنی کدام است؟ چه عواملی به تضعیف جامعه مدنی در روسیه پسا شوروی منجر شده است؟ فرضیه نویسندگان این است که عناصر تضعیف‌کننده جامعه مدنی، اصلی‌ترین عناصر تولید نابرابری در روسیه پسا شوروی است که به صورت سیستماتیک و در روندی مدیریت‌شده، در پی تضعیف جامعه مدنی است. نویسندگان با روش توصیفی^۵ تحلیلی بررسی خود را انجام داده‌اند.

جامعه مدنی در روسیه

تعریف‌های متفاوتی از جامعه مدنی وجود دارد. آن‌گونه که بژورن بکمان می‌گوید: «این مفهوم در نظریه سیاسی غربی، تاریخی از ابهام دارد» (Beckman, 1997, p.1). با این حال «جامعه مدنی» مفهومی جدید است. تکوین نهایی آن به دوره شکل‌گیری دولت‌های ملی، گسترش سرمایه‌داری و جدایی نهاد دین از دولت برمی‌گردد. «جامعه مدنی» ساختی از حوزه روابط اجتماعی است که در برابر دولت قرار می‌گیرد؛ اما، در برابر دولت قرار گرفتن به معنای تضاد و تقابل آن با دولت نیست، بلکه منظور حایل شدن جامعه مدنی میان فرد و ساخت قدرت سیاسی یا دولت است. جامعه مدنی در میان دولت است. جامعه مدنی حوزه‌ای از روابط اجتماعی است که از دخالت قدرت سیاسی آزاد است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، تشکله‌ها، انجمن‌ها و گروه‌های خصوصی و مدنی (غیردولتی) را در

بر می‌گیرد. لاری دایموند جامعه مدنی را حوزه زندگی اجتماعی سازمان‌یافته، خودآفریننده^۱ به شدت خودیاریگر و مستقل از دولت می‌داند که خودمختار و پای‌بند به نظم حقوقی یا مجموعه‌ای از قوانین مشترک است. جامعه مدنی به شکل کلی با جامعه متفاوت است و شهروندان در عرصه عمومی به بیان خواسته‌ها، منافع، اندیشه‌ها و تبادل اطلاعات می‌پردازند. جامعه مدنی کلیتی است که بین عرصه خصوصی و دولت قرار می‌گیرد.

از نگاهی دیگر، تشخیص جامعه مدنی از دولت، محصول اندیشه سیاسی قرن‌های هجدهم و نوزدهم در غرب بود. برقراری چنین تمایزی میان دولت و جامعه مدنی، واقعیت فروپاشی ساخت دولت مطلقه و پیدایش دولت لیبرال و حوزه بازار آزاد را منعکس می‌کرد (بشیریه، ۱۳۷۴، ص ۳۲۹). مارکس نیز معتقد بود منظور هگل از جامعه مدنی همین حوزه روابط اجتماعی تولید و نیروهای تولید است. جامعه مدنی عرصه قدرت اجتماعی است، در حالی که دولت عرصه قدرت سیاسی و آمرانه است (بشیریه، ۱۳۸۶، ص ۵۶۷).

تقریباً همه نظریه‌پردازان تاریخ و جامعه اروپا پذیرفته‌اند که تاریخ روسیه از نظر تاریخی و نهادی مشابه تاریخ اروپا نبوده است. تحول نهادی تاریخی که به شکل‌گیری جامعه مدنی و نهادهای مستقل از دولت و نیروهای اجتماعی و طبقات مستقل منجر شود، در روسیه وجود نداشته است. ویژگی‌های تاریخی جامعه روسیه امکان پیدایش نیروهای اجتماعی خودمختار و نهادهای اجتماعی خودکفا و مستقل از دولت را از میان برده است.

شریف ماردین محقق برجسته ترک تأکید دارد که جامعه مدنی رؤیایی غربی است. او مدنیت و فرهنگ مدنی را میراث مشترک تمدن‌های بشری می‌خواند که در تاریخ خاورمیانه نیز فراوان مشاهده می‌شود. اما جامعه مدنی به منزله پدیده‌ای مبتنی بر حکومت قانون و استقلال جامعه و فرد از دولت، محصول تجربه تاریخی تمدن غربی است.

در دیدگاه مارکس، جامعه مدنی حوزه روابط اقتصادی تولید یعنی «زیربنا» است که مجموعه روابط افراد و نیروهای اجتماعی و طبقات را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر «روبنا» که دولت و نهاد حقوقی، سیاسی، مذهبی، ایدئولوژیک و آگاهی اجتماعی را در بر دارد، با منطق مادی توسعه «زیربنا»، یعنی ساختار اقتصادی و روابط تولید، شکل می‌گیرد. در نتیجه از منظر اقتصاد سیاسی، جامعه مدنی رابطه‌ای مستقیم و نزدیک با اشکال سیاسی حقوقی موجود دارد. تنها هنگامی که جامعه و نیروهای مادی آن به سطح معینی از توسعه برسند، امکان پیدایش جامعه مدنی در معنای دوم فراهم می‌آید که پیش شرط توسعه و دموکراسی و گاه حتی هم‌معنای آن شمرده می‌شود.

1. self-generating

نهادهای مدنی در روسیه پسا شوروی

با اجرای سیاست گلاسنوست از دوران گورباچف، رسانه‌های گروهی در اتحاد شوروی به طرح مسائل گوناگونی پرداختند که پیش از آن، اجازه بحث در موردشان وجود نداشت. آزادی بیانی که در انتشار نشریه‌های گوناگون آشکار شد، با اجرای اصلاحات اقتصادی با دشواری‌های مالی روبه‌رو شد. مرکز اطلاعات فدرال برای تنظیم سیاست‌های دولتی تشکیل شد، ولی این نگرانی همچنان وجود داشت که عملکرد رسانه‌های روسیه را به شکل کامل زیر نفوذ خویش قرار دهد. پس از سرکوب پارلمان توسط ریاست جمهوری (کولای، ۱۳۹۲)، فشار بر رسانه‌های مخالف دولت شدت یافت. این محدودیت‌ها برای شبکه‌های تلویزیونی بیشتر بود. اقدام‌های دولت در محدودسازی فعالیت رسانه‌های جمعی انتقادهای شدیدی را به دنبال داشت و به‌کارگیری سیاست‌های دوران کمونیسم محکوم شد. ولی فعالیت آزاد رسانه‌ها در روسیه، بیش از آنکه از سوی سانسور دولتی تهدید شود، از سوی باندهای مافیایی تهدید شد. در سال ۱۹۹۳ دست‌کم ۲۵ روزنامه‌نگار در روسیه به قتل رسیدند. نیاز شدید مالی رسانه‌های ارتباط جمعی، نفوذ باندهای مافیایی را در آن‌ها تسهیل می‌کرد.

در این بخش چگونگی فعالیت برخی نهادهای مدنی را بررسی می‌کنیم تا میزان مشارکت مستقل مردم در برابر دولت، در آن‌ها مشخص شود. با اجرای اصلاحات وسیع در جامعه روسیه، دگرگونی‌های اساسی در آن رخ داد. ولی در زمینه فرهنگ و فرهنگ سیاسی موانع جدی وجود داشته است. انقلاب سیاسی و بازاری‌سازی اقتصاد، در فرهنگ روسیه تغییرهای جدی ایجاد کرد. آکادمی علوم اتحاد شوروی که مدت‌ها به دلیل رکود، زیر شدیدترین انتقادهای قرار داشت، پس از استقلال روسیه مورد توجه جدی قرار گرفت. آزادی عمل آکادمی علوم روسیه، مانند مطبوعات این کشور به بهای از دست‌دادن حمایت‌های جدی مالی دولت به‌دست آمد. در حالی که طبقه متوسط قدیمی روسیه در حال نابودی بود، طبقه جدیدی از روشنفکران از درون نظام پیشین سر برآورد. مشکلات اقتصادی پس از فروپاشی، طبقه متوسط روسیه را از میان برد. روشنفکران آزادیخواه به گرایش‌های ملی‌گرایانه گرویدند و در برابر نتایج تباہ‌کننده اصلاحات اقتصادی به شیوه غربی به درون‌گرایی روسی توجه نشان دادند.

نهادهای دینی

کلیسا و مذهب در روسیه تزاری حامی و همکار نزدیک نظام سیاسی بود و اهمیت ویژه‌ای داشت. سیاست‌های ضد مذهبی دولت کمونیستی نتوانست گرایش‌های مذهبی را در جامعه اتحاد شوروی از میان ببرد. یلتسین هم پس از فروپاشی اتحاد شوروی نقش کلیسا را در سنت‌های ملی روسیه مطرح

کرد. پیش از او، گورباچف در چارچوب سیاست‌های بازسازی اجتماعی روسیه، دوباره فعالیت کلیسا را توسعه داد و اجازه برگزاری مراسم هزاره کلیسای ارتدوکس روسیه را صادر کرد. رهبری فدراسیون روسیه به احیای کلیسای ارتدوکس هم توجه داشت؛ به‌ویژه ولادیمیر پوتین که از احیای اعتبار و عظمت روسیه سخن می‌گوید، موجب تشویق کلیسای ارتدوکس برای توسعه فعالیت‌های آن شده است. فرستادن مبلغان دینی، ایجاد کلیساها، چاپ و نشر کتاب‌های دینی و توزیع رایگان در میان مردم، تأسیس مدارس و آموزشگاه‌های مختلف و فرستادن روحانیون از جمله آنان بوده است.

بیش از ۴۵ میلیون مسلمان در اتحاد شوروی زندگی می‌کردند که حدود سه‌پنجم آن‌ها در آسیای مرکزی، یک‌پنجم در منطقه ولگا و اورال و یک‌پنجم نیز در قفقاز سکونت داشتند. عناصر فرهنگ اسلامی در میان جوامع مسلمان‌نشین اتحاد شوروی وجود داشت، ولی با توجه به کاهش شدید فعالیت مساجد و نهادهای مذهبی، انسجام فرهنگی در میان آن‌ها نیز به شدت کم شد. نظام کمونیستی از اسلام به منزله جایگزین جدی سیاسی در هراس بود و آن را از نهادهای جامعه فئودالی می‌دانست (بنیگسن، ۱۳۷۰). در برابر فشارهای حکومت کمونیستی، مسلمانان اتحاد شوروی درون‌گرایی فزاینده‌ای را در پیش گرفتند.

مسلمانان اتحاد شوروی نیز که پس از هندوستان، بزرگ‌ترین اقلیت مسلمان را در کشوری غیراسلامی تشکیل داده بودند، با اجرای سیاست‌های پرسترویکا و گلاسنوست گورباچف بر دامنه فعالیت‌های خود افزودند. گورباچف آزادسازی فعالیت‌های مذهبی را به منظور تقویت حامیان برنامه اصلاحات خود دنبال می‌کرد. ولی پس از شکست سیاست‌های غرب‌گرایانه در سیاست خارجی روسیه به عامل اسلامی توجه ویژه‌ای شد. در چارچوب دیدگاه‌های غرب‌گرایان بر تهدید اسلامی تأکید می‌شد، در حالی که ملی‌گرایان و اوراسیاگرایان، بیشتر به نزدیکی با جهان اسلام و بهره‌گیری از عامل اسلامی در برابر غرب توجه دارند.

احزاب و گروه‌های سیاسی گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، احزاب و گروه‌های جدیدی با گرایش‌های سوسیالیستی، در مخالفت با اجرای برنامه‌های بازاری‌سازی در روسیه شکل گرفت. بسیاری از آنان از اعضای پیشین حزب کمونیست اتحاد شوروی بودند. از دیدگاه آنان، سوسیالیسم ایده‌ای نهایی برای ایجاد یکبارۀ آن در جامعه نیست، بلکه فرایندی تدریجی و طولانی است که در آن باید اشکال جدیدی از مردم‌گرایی اقتصادی و سیاسی شکل بگیرد. بسیاری از گروه‌های سوسیال دمکرات روسیه از بازماندگان اعضای حزب کمونیست اتحاد شوروی بودند. هدف اصلی آنان، نخست هشدار دادن به دیگران در مورد

احتمال وقوع کودتا، و دوم تقویت فرایند اصلاحات همه‌جانبه بود. در برنامه این جنبش، به اصلاحات اساسی برای تحقق آزادی و مردم‌سالاری تأکید شد.

پس از رفع ممنوعیت از فعالیت حزب کمونیست در نوامبر ۱۹۹۲، در فوریه ۱۹۹۳ کنگره‌ای در خارج از مسکو برای احیای آن برگزار و گنادی زیوگائف رئیس کمیته مرکزی آن برگزیده شد که بیانگر نزدیکی حزب کمونیست به ملی‌گرایان و میهن‌پرستان بود. حزب کمونیست روسیه برنامه آمریکایی‌کردن روسیه را محکوم کرد و خواستار متوقف شدن آن شد. این حزب با بیش از ۵۵۰ هزار عضو، بزرگ‌ترین تشکیلات سیاسی را در این کشور دارد. این حزب در کنار تأکید بر ایدئولوژی مارکسی-لنینی، به ایجاد اقتصاد مختلط توجه می‌کند.

یکی از شاخه‌های مهم حزب کمونیست اتحاد شوروی اتحادیه سراسری جوانان کمونیست (کومسومول) بود که نفوذ و اعتبار جدی در جامعه اتحاد شوروی داشت و مجری سیاست‌ها و برنامه‌های حزب کمونیست بود. برداشت جوانان نسبت به تحول در جامعه روسیه از سال‌های پایانی اتحاد شوروی همواره بدبینانه بوده است. جوانان روسیه به تدریج، در بحران‌های سیاسی حضور خود را آشکار ساختند.

گروه‌های میانه و لیبرال با تشکیل «اتحادیه دمکراتیک» از سال ۱۹۸۸ گسترش خود را آغاز کردند. تأکید آنان بر اولویت حقوق فردی بر امور دولتی و اجتماعی یا ملی بود. از دیدگاه آنان دولتی قوی می‌توانست حقوق و آزادی‌های فردی و وحدت و اقتدار روسیه را پس از فروپاشی اتحاد شوروی تضمین کند. احزاب دمکرات روسیه نیز تعداد زیادی از گروه‌های میهن‌پرست و ملی‌گرا را متشکل ساختند. یکی از معروف‌ترین این احزاب «حزب لیبرال دمکرات روسیه» بود. ولادیمیر ژیرینفسکی رهبر این حزب اعلام کرد که تمامی فعالیت‌های سیاسی گروه‌های سیاسی را باید متوقف کرد و تنها به امور اقتصادی توجه نشان داد. او به ایجاد دولت قدرت‌مند روس توجه داشت. بازگشت به مرزهای تاریخی روسیه در سخنان او بارها مطرح شده است.

در میان احزاب و گروه‌های فعال در روسیه، گروه‌های ملی‌گرا نیز در خور توجه است. برخی از آن‌ها ملی‌گرایان روس و عده دیگری کمونیست‌های جدیدند. گروه «پامیات» (خاطره) یکی از معروف‌ترین گروه‌های ملی‌گراست که در آغاز دهه ۱۹۸۰ در واکنش به تهدید نابودی بناهای تاریخی در مسکو شکل گرفت. در میان احزاب و گروه‌های سیاسی روسیه، عده‌ای سلطنت‌طلب و چند حزب حرفه‌ای فعال در زمینه محیط زیست نیز وجود دارند.

گونه‌های مختلف ملی‌گرایی در روسیه پسا شوروی شکل گرفته است. بلشویک‌های ملی یکی از این گروه‌ها هستند که ملی‌گرایی روسی را به جای جهان‌گرایی بلشویک‌ها مطرح کرده‌اند.

نواسلاوگرایان بر سنت‌ها و نهادهای ناب روسی و در بازسازی روسیه بر سنت‌های تاریخی - فرهنگی ویژه آن تأکید داشتند. ملی‌گرایان سلطنت طلب بخش دیگری از این گروه‌ها را به وجود آوردند. آن‌ها نیز با آموزه‌های کلیسای ارتدوکس رابطه‌ای نزدیک برقرار کرده‌اند (Knox, 2005, pp. 132-155).

بیشتر گروه‌های ملی‌گرای تندرو و امپراتوری طلبان روسیه خواستار وحدت جمهوری‌های جداشده از یکدیگر شدند. برخی از آن‌ها نیز تشکیل دولت روسی ناب را مطرح می‌کنند. تشکیل نخبگان جدید روسیه هم با دگرگونی در ساختارهای اجتماعی ارتباط مستقیم دارد. جامعه‌شناسان دو دیدگاه در این مورد دارند. دیدگاه نخست از اندیشه «حفظ و بازتولید نخبگان» سرچشمه می‌گیرد. بر این اساس، بخشی از نومنکلاتورا فرصت یافت پس از فروپاشی قدرت سیاسی پیشین، خود را به سرمایه اقتصادی تبدیل کند و به قشر بالای جامعه پیوندد و مواضع برتر خود را حفظ کند. دیدگاه دوم، به نظریه «تناوب نخبگان» مربوط می‌شود. از این نظر، روند اصلاحات اجتماعی در کشورهای کمونیستی پیشین، چنان اساسی و بنیادین است که سبب تناوب نخبگان از راه ورود اقشار دیگر به آن خواهد شد.

نهادهای زنان در روسیه

در دوران کمونیسم، باید هرگونه تبعیض نسبت به زنان در فعالیت‌های اجتماعی و انحصار آن‌ها در مسائل خانواده از میان می‌رفت. مشارکت زنان در دوران اتحاد شوروی در بخش‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بالاترین میزان را در جهان داشت و به ۹۰ درصد کل زنان این کشور می‌رسید. زنان ۶۰ درصد متخصصان شوروی در سطح عالی و متوسط را تشکیل داده بودند. ۶۷ درصد پزشکان و ۹۱ درصد کتابداران زن بودند. حدود نیم میلیون زن در سطوح مدیریتی فعال بودند، ولی از نظر وضعیت حقوقی و سطح درآمد همواره تبعیض‌هایی نسبت به آنان وجود داشت. اصلاحات اقتصادی بر شرایط کاری زنان نیز تأثیرهای منفی داشته است. در دوران کمونیسم، بر پایه دستورهای حزب کمونیست، زنان برای عضویت در همه سطوح مجامع نمایندگی سهمیه‌هایی داشتند. در سال‌های پایانی دوره اتحاد شوروی اهمیت اجرای این سیاست رو به کاهش گذاشت. در دوره شوروی، زنان اعتبار ویژه‌ای در سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی روسیه داشتند؛ ولی در روسیه پساشوروی، مانند همه کشورهای جهان در جایی که «قدرت» وجود دارد، «زنان» حضور ندارند.

انتقال به نظام اقتصاد بازاری در روسیه به زنان آسیب‌های بیشتری وارد کرده است. ۸۰ درصد کسانی که شغل خود را از دست دادند زن بودند. گروه زنان روسیه که به عنوان جنبش انتخاباتی ثبت نام کرد، از زنان عضو اتحادیه زنان اتحاد شوروی تشکیل شده است. گروهی از زنان بازرگان نیز اتحادیه زنان بازرگان روسیه را تشکیل دادند. در کنار این دو تشکل، مجامع و سازمان‌های بسیاری

برای زنان و حقوق آنان فعالیت می‌کنند. مقام‌های روسیه نیز ضرورت رفع تبعیض‌های گسترده علیه زنان را پذیرفته‌اند. گروه روسی شرکت‌کننده در کنفرانس زنان یکن در سال ۱۹۹۵ پذیرفت که شمار زیادی از زنان روسی از بیکاری و فقر رنج می‌برند و حقوق زنان را که تا دوسوم از حقوق مردان کمتر است یکی از نمادهای تبعیض علیه زنان مطرح کرد. زنان روسیه هم در نهادهای سیاسی و هم در نهادهای غیرسیاسی تلاش‌های خود را دنبال کردند.

تمرکززدایی در ساختار سیاسی دولتی

در پی فروپاشی اتحاد شوروی، روابط رهبران مناطق (واحدهای تشکیل‌دهنده نظام فدرال در روسیه) در مسیر افزایش اختیارات خود تلاش‌های بسیاری را دنبال کردند. یلتسین بر پایه نگرش مردم‌سالار غرب‌گرایانه خود، توزیع قدرت به مناطق را در دستور کار خود قرار داد. مبارزه مردم‌چپن برای استقلال و گسترش امواج جدایی‌طلبی همراه با تقاضاهای قوی خودمختاری، رهبران مسکو را ناچار ساخت تا برای تأمین رضایت رهبران و مردم مناطق، در مورد چگونگی توزیع قدرت به گفت‌وگو بپردازند. در سال‌های زمامداری یلتسین، فرایند توزیع قدرت در مناطق با جدیت دنبال شد، هر چند هراس از تکرار فروپاشی اتحاد شوروی در فدراسیون روسیه، که خود از واحدهای فدرال تشکیل شده بود، در برابر این سیاست مخالفت‌های جدی را برانگیخت (کولایی، ۱۳۹۰).

نظام فدرال روسیه یکی از مهم‌ترین نمادهای تمرکز قدرت در روسیه از دوره اتحاد شوروی بوده است. با اینکه نظام کمونیستی در قانون اساسی خود را مبتنی بر توزیع قدرت معرفی کرده بود، ولی یک دولت در واقع به طور کامل متمرکز و یکپارچه بود. با رخداد جنگ چچن و اختلاف‌های دامنه‌دار میان مسکو و رهبران مناطق مانند تاتارستان، این روند دچار اختلال شد. با این حال فرایند مردمی‌سازی در دوره یلتسین ادامه یافت. در روند گسترش تروریسم در روسیه که جدایی‌طلبان روسیه آن را هدف قرار داده بودند، گرایش‌های مرکزگرایانه تداوم یافت. پوتین از اواخر دوره یلتسین به دگرگونی در این روند توجه نشان داد، به گونه‌ای که از آغاز سال ۲۰۰۰ و زمامداری پوتین، روسیه به هفت بخش تقسیم شد تا هفت معاون رئیس جمهوری، مدیریت مناطق را با کاهش چشمگیر قدرت رهبران محلی برعهده گیرند (کولایی، ۱۳۸۹).

موانع شکل‌گیری جامعه مدنی در روسیه پسا شوروی

نابودی اتحاد شوروی برای بسیاری، آغازی برای شکل‌گیری جامعه مدنی در این کشور برآورد شد که می‌توانست نماد میزان مشارکت اجتماعی مردم در این کشور باشد (Debra Javeline and

(Lindemann-Komarova, 2010). حزب کمونیست همه نهادهایی را که می‌توانستند در این زمینه نقش داشته باشند، پیش از آن نابود کرده بود. رهبران اصلاح‌گرای غرب‌باور در روسیه و حامیان اروپایی و آمریکایی آن‌ها به این باور گرایش پیدا کرده بودند که روسیه قادر به جذب و هضم ارزش‌ها و هنجارهای مردم‌سالار غربی است. یلتسین و اطرافیان او تلاش کردند تا عقب‌ماندگی‌های گوناگون و گسترده روسیه نسبت به غرب را با کمک آنان پایان بخشند. آن‌ها برای ایجاد نظامی جدید بر پایه پذیرش مؤلفه‌های نظام‌های مردم‌سالار غربی تلاش خود را آغاز کردند. ولی آنچه در سال‌های پس از فروپاشی در عرصه سیاست داخلی و خارجی فدراسیون روسیه شکل گرفت، در راستای هویت تاریخی-فرهنگی-سیاسی این کشور بوده است که در دوران روسیه تزاری و اتحاد شوروی نیز در اشکال گوناگون ادامه یافت. هر چند تحولات بین‌المللی و روندهای جهانی شدن، تأثیری عمیق بر جریان‌های داخلی روسیه دارد، روند تکامل ساختارهای اقتصادی-اجتماعی در داخل این کشور را نباید کم‌اهمیت دانست. ملی‌گرایی افراطی، میراث پدرسالاری، بهره‌کشی از زنان، ناتوانی و فشار شدید بر بخش خصوصی و نفوذ باندهای مافیایی، نبود یا ضعف فرهنگ مدنی و احیای قدرت دولت متمرکز، روند شکل‌گیری جامعه مدنی را با دشواری‌های جدی روبه‌رو کرده است.

با توجه به نابودی زمینه رشد نهادهای مدنی در دوران اتحاد شوروی، پس از فروپاشی نیز توسعه نهادهای مردم‌سالار با دشواری‌های قابل‌توجهی روبه‌رو بوده است. رشد مافیای قدرت که عرصه‌های سیاسی-اقتصادی را زیر کنترل خود قرار داده، از مسائل مهم دوران پساشوروی در روسیه بوده است. فعالیت‌های گسترده مافیای اقتصادی-سیاسی در روسیه، هرچند با روی کارآمدن پوتین دچار اختلال جدی شد، ولی به دلیل نفوذ عمیق در ساختارهای قدرت، همچنان از عناصر مؤثر در تحولات داخلی و خارجی این کشور است، که به نوبه خود مشکلات اجتماعی را نیز تشدید کرده است.

برای درک تحولات فدراسیون روسیه ضروری است روند دگرگونی‌ها از دوران اتحاد شوروی بررسی شود. در این زمینه شناخت ساختارهای سیاسی دوران تزاری و جریان شکل‌گیری تفکر سیاسی و دولت در روسیه تزاری نیز اجتناب‌ناپذیر است. درک منطق برنامه‌های مردمی‌سازی جامعه روسیه از زمان گورباچف، بدون مرور پیشینه ساختارها و روندهای سیاسی-اقتصادی در این کشور ممکن نیست. تلاش‌های او برای بازگشت به «نظام شوراهای»، برای حفظ نظام سیاسی در حال فروپاشی اتحاد شوروی بود. او احیای سنت‌های بلشویسم را در این زمینه پایه و اساس برنامه خود قرار داد. برخی از شوروی‌شناسان و روس‌شناسان تحول از کمونیسم به مردم‌سالاری در روسیه را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر یافتند. دیگران به میراث دوران تزاری و دوران اتحاد شوروی اشاره دارند. با این حال دستیابی دمکرات‌ها به قدرت در روسیه را نباید با برقراری مردم‌سالاری اشتباه گرفت.

فروپاشی نظام کمونیستی نیز به معنای تحقق مردم‌سالاری در روسیه برآورد نمی‌شود (کولایی، ۱۳۹۲). ضعف نهادهای دولتی در روسیه ناشی از رشد سازوکارهای دیگر مانند جوامع مدنی نبود. در فدراسیون روسیه پس از نابودی ساختارهای رسمی حزب کمونیست، حزب جای خود را به مردم نداد. در روسیه فرایند جدیدی از «دولت‌سازی» شکل گرفت که به ضرورت بیانگر حاکمیت اراده مردم نیست. در نظریه حاکمیت می‌توان از راه تدوین و اجرای قانون اساسی، حاکمیت قانون، تنظیم روابط مردم و هیئت حاکمه، حاکمیت مردم را تأمین کرد. در روسیه کنونی، این هنجارهای حقوقی کمتر معنا می‌یابد. ترکیبی از دسته‌بندی‌های طبقاتی، نخبگان جدید و قدیم و قدرت دولتی در تعامل قرار گرفته‌اند. اصلاحات گورباچف روابط قدرت را در رژیم کمونیستی شوروی دگرگون ساخت. اجزای این نظام مانند قطعات یخ در حال ذوب از یکدیگر جدا شدند، ولی همچنان وجود داشته و دوباره با گذشت زمان و شرایط مناسب به یکدیگر پیوسته‌اند. برای نمونه، طبقه «نومنکلاتورا» با از میان رفتن اتحاد شوروی از میان‌برفته، بلکه جایگاه خود را از دست داد.

برخلاف انگلستان قرن نوزدهم که مردم‌سالاری در جامعه‌ای لیبرال براساس مالکیت خصوصی و قانون تکامل یافت، مردم‌سالاری سیاسی در روسیه پایه‌های اجتماعی مناسب نداشته است. در روسیه، انقلاب مردم‌سالار پیش از انقلاب بورژوازی رخ داد. دگرگونی‌های سیاسی از پایه و اساس اقتصادی-اجتماعی خود که باید از آن ریشه می‌گرفت، فراتر رفت. مردم‌سالاری پیش از لیبرالیسم ظاهر شد، بنابراین در هراس از به‌دست نیامدن بنیان‌های اجتماعی خویش بوده است. روابط میان ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و اقتدار سیاسی و هیئت حاکمه همچنان در ابهام ماند. پس از فروپاشی، دمکرات‌ها تلاش کردند تا توده‌های روسی را به شهروندان روسی تبدیل کنند، ولی جناح راست به «ملت روسی» توجه داشت.

ملی‌گرایی افراطی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر تمرکز قدرت در روسیه و بازداشتن رشد و توسعه جامعه مدنی بوده است. با این حال شکل گرفتن احزاب و گروه‌های ملی‌گرای افراطی به گونه‌ای در این مسیر تأثیرگذار بوده‌اند. گرایش‌های قومی-ملی در روسیه با نفوذ تاریخی کلیسای ارتدوکس در این کشور در آمیختگی بسیار یافت. ملی‌گرایی قومی در این کشور با گوناگونی، کثرت‌گرایی و فردگرایی در تقابلی آشکار قرار داشته است.

در حقیقت، تناقض برآمده از درون تحولات پس از فروپاشی شوروی این است که از یکسو رشد جامعه مدنی به افزایش گروه‌های ملی‌گرای تندرو کمک کرد؛ از سوی دیگر، آنان با هرگونه کثرت‌گرایی و تنوع مورد نیاز تقویت جامعه مدنی سر ناسازگاری دارند (Knox, 2005, p 133). همان‌گونه که یورگن هابرماس مطرح کرده است، بدون وجود فرهنگ سیاسی لیبرال، شکل‌گیری

جامعه مدنی از قوام و دوام لازم برخوردار نخواهد شد، زیرا فشار جنبش‌ها و نیروهای غیرمردم‌سالار از استحکام آن جلوگیری و بقای آن را تهدید خواهد کرد.

برای بسیاری از گروه‌های میهن‌پرست که در جناح راست قرار می‌گیرند، نابودی اتحاد شوروی نباید به مفهوم از میان رفتن قلمرو پهناور روسیه دانسته شود. دولت‌گرایان به اقتدار متمرکز دولتی توجه دارند. آن‌ها بر تقویت توان صنعتی - نظامی روسیه تأکید می‌کنند. از نظر آنان در شرایط نبود زمینه اجتماعی توسعه‌یافته، تنها نیروی قادر به تأمین و تضمین فعالیت نیروهای مردم‌سالار در جامعه دولت قوی است. بنابراین، برای انتقال از کمونیسم به مردم‌سالاری لیبرال در شرایطی که طبقه لیبرال وجود ندارد، از مرحله مردم‌سالاری اقتدارگرا باید عبور کرد.

در کشوری که سنت‌های نهادینه‌شده مردم‌سالاری در آن اندک است، تقاضای داشتن دست قوی اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، افزایش اقتدار ریاست جمهوری که سرانجام از راه تأیید پارلمان و نظام قانونی قدرت خویش را به‌کار می‌گیرد، اجتناب‌ناپذیر دانسته شد. از میان رفتن نظام سیاسی اتحاد شوروی با تشکیل رژیم سیاسی جدیدی با گرایش‌های مردم‌سالار و جهت‌گیری اقتصاد بازاری دنبال شد. مبارزه با کمونیسم در روسیه و مبارزه برای تحقق مردم‌سالاری و تجدید حیات «دولت روسی» تداوم یافت. با توجه به سنت دیرپای اقتدارگرایی و استبداد در روسیه، تأخیر و کندی در مسیر ایجاد نهادهای مردم‌سالار در این کشور طبیعی به‌نظر می‌رسد. قانون اساسی روسیه اختیارات گسترده‌ای به ریاست جمهوری واگذار کرده است. تجارب روسیه پس از فروپاشی نظریه الکسی دوتوکویل، متفکر مشهور فرانسوی، در مورد شکل‌گیری نهادهای مردم‌سالار را تأیید می‌کند. دوتوکویل معتقد بود «انقلاب موفقیت‌آمیز چندان دشوار نیست؛ بخش مهم کار ایجاد نظامی مردم‌گرا در پی آن است.» این موضوع دشوارتر می‌شود، هنگامی که با شرایط بازسازی اقتصادی و بحران‌های برآمده از آن همراه شود.

نبود تجربه و ساختارهای مردم‌گرایانه در روسیه، این تحول را با مشکلات جدی روبه‌رو کرده است. بسیاری از روشنفکران روسیه اقتدار گسترده بوریس یلتسین در بهره‌مندی از حمایت و اختیارات وسیع قانون اساسی روسیه را تأیید کردند. ایجاد نهادهای مردم‌سالار، به‌ویژه نظام فدرال پایدار و مستحکم، با دشواری خودآگاهی مردم روسیه در هم آمیخته است. فروپاشی اتحاد شوروی، هویت ملی و خودآگاهی را در روسیه کاهش داد. محدودشدن سرزمین روسیه و فشارهای خارجی با ابهام‌های داخلی پیوند یافته است. با توجه به مسائل و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و روانی که مردم روسیه با آن روبه‌رویند، کندی شکل‌گیری نهادهای مردم‌گرا تعجب‌آور نیست.

هر چند پس از کودتای اوت ۱۹۹۱ دگرگونی‌های وسیعی در جامعه روسیه ایجاد شد، ساختارهای سیاسی - اجتماعی دگرگونی زیادی نداشت. الگوهای کهن برای به‌کارگیری اقتدار به

تلاش برای بقا ادامه دادند، در حالی که روابط اجتماعی جدید نیز شکل می‌گرفت. به هر ترتیب، تخریب فزاینده نظام پیشین، ضرورت ایجاد نظام جدید را مطرح ساخت. تنها روابط اقتصادی این ضرورت را اجتناب‌ناپذیر نساخته بود. ظهور شبکه‌های مافیایی و تبهکار که جامعه و سیاست را زیر تأثیر خود قرار داده بود، از ویژگی‌های دوران پسا شوروی روسیه است. افزایش اقدام‌های غیرقانونی، شرایط دشواری را در روسیه ایجاد کرد. به بیان یکی از چهره‌های سیاسی برجسته روسیه، شرایط جامعه پس از فروپاشی در این کشور بسیار پیچیده‌تر از جامعه‌ای سرمایه‌داری است. گروه‌ها، طبقات، نخنگان، کارگران، دهقانان و در واقع همه مردم در حال جابه‌جا شدن اجتماعی‌اند. به‌جای اینکه جامعه با الگوهای معینی در حال رشد و ترقی باشد، آثار و شواهد بی‌ثباتی به‌صورت گسترده مشاهده می‌شد. در دو دوره ریاست جمهوری یلتسین و دو دوره اول، سپس دوره سوم ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین، رویکردهای متفاوتی نسبت به نهادهای جامعه مدنی شکل گرفت. یلتسین در پرتو سیاست غرب‌گرای خود به تقویت ارزش‌های مردم‌سالاری توجه داشت. در حالی که پوتین با تأکید بر ارزش‌های اوراسیایی، نقش و جایگاه دولت را اساس سیاست‌های خود قرارداد. او به همه تلاش‌های یلتسین برای ایجاد و تقویت جامعه مدنی پایان داد (Henderson, 2011, 17) و تمرکزگرایی فزاینده را در روسیه عینیت بخشید. این روند هم در فعالیت‌های شهروندان و هم در روابط آنان با قدرت سیاسی بازتاب‌های گسترده یافت.

هنگامی که در پایان سال ۲۰۰۳ در گرجستان انقلاب گل سرخ، میخایل ساکاشویلی غرب‌گرا را در این کشور به قدرت رساند، زنجیره‌ای از رخدادها شکل گرفت که با تشدید نگرانی رهبران روسیه همراه شد. سپس، در اوکراین انقلاب نارنجی (۲۰۰۴) رهبر روس تبار را در برابر رهبر غرب‌گرای آن به پذیرش شکست وادار کرد و نگرانی‌های پوتین بیشتر شد. با انقلاب لاله‌ای در قرقیزستان (۲۰۰۵) این روند گسترش یافت (کولایی، ۱۳۸۹). در پاسخ به این دگرگونی‌ها، رهبران اقتدارگرا در همه جمهوری‌ها از جمله روسیه، فشار بر نهادهای جامعه مدنی را شدت بخشیدند. در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ در روسیه قوانین بازدارنده و محدودکننده فعالیت این نهادها به تصویب رسید. تصویب قانون شماره ۱۸ در مورد فعالیت سازمان‌های غیردولتی در روسیه را بسیاری از فعالان و سازمان‌های حقوق بشری جهان محکوم کردند و آن را عامل نقض حقوق شهروندان روسی دانستند (Buxton and Konovalova, 2012). این رخدادها سبب شد با توجه به نقش سازمان‌های غیردولتی در کشورهایی که این دگرگونی‌ها را تجربه کردند، سازمان‌های غیردولتی در روسیه به منزله «عوامل خارجی» برآورد شوند (Dzhibladze, ۲۰۱۳). افزایش مداخله و نفوذ آمریکا و اروپا در کشورهای پیشین اتحاد شوروی، سبب شد مقاومت بیشتری در این کشورها در برابر افزایش فعالیت نهادهای جامعه مدنی ایجاد شود.

در سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ در دوره دمیتری مدودیف فضای جدیدی برای فعالیت سازمان‌های مردم‌نهاد ایجاد شد (Davydova, 2013). او برای اصلاح قانون فعالیت سازمان‌های غیردولتی اقدام کرد تا شرایط مناسب‌تری برای آن‌ها فراهم شود (Henderson, 2011, 27). مطالعه‌ای نشان داد که ۴۴ درصد از سازمان‌های غیردولتی در روسیه از دولت کمک دریافت می‌کنند (Beissinger, 2012, 93)، ولی با بازگشت پوتین به قدرت در دوره سوم ریاست جمهوری‌اش، همین رویکرد ادامه یافت. بر اساس برخی گزارش‌ها در سال ۲۰۱۲، ۵۰۰ مورد تظاهرات عمومی علیه سیاست‌های پوتین برگزار شد و ۵۰۰۰ نفر هم دستگیر شدند (Pustyntsev, 2013).

گسترش استفاده از فناوری‌های ارتباطی جدید در روسیه، سبب شده تا شکل‌گیری جامعه مدنی در فضای مجازی مطرح شود. محدود شدن امکانات ایجاد جامعه مدنی در شکل سنتی آن، با توجه روزافزون به جامعه مدنی مجازی در روسیه همراه شده است. در سال ۲۰۱۲ نیمی از مردم روسیه از اینترنت استفاده می‌کردند، در حالی که ۷۵ درصد آنان در شبکه‌های اجتماعی هم فعال بودند (Beissinger, 2012, 96). بسیاری بر این باورند که این فضای مجازی و تقویت جامعه مدنی مجازی، به سهم خود سبب تأثیر بر زمینه فعالیت نهادهای مدنی خواهد شد. این دیدگاه با توجه به نقش استوار و قاطع دولت در جامعه روسیه با مخالفت‌های جدی روبه‌روست.

چشم‌اندازهای ایجاد جامعه مدنی در روسیه

در تحلیل سیاست‌های روسیه، توجه به فرهنگ سیاسی این کشور اعتبار ویژه‌ای دارد. در این زمینه برداشت عمومی نسبت به دولت، چگونگی رفتارهای سیاسی و تأثیر عوامل تاریخی بر رفتارهای سیاسی در داخل و خارج و در سطح عام و خاص مردم روسیه مورد توجه قرار می‌گیرد. در فرهنگ سیاسی روسیه تمرکزگرایی و اقتدار متمرکز یکی از اجزای اصلی تفکر سیاسی شکل گرفته است. تا دوران پتر، ایده حکومت خوب با اقتدارگرایی کامل همراه بود. با گسترش گرایش‌های غرب‌گرایانه در روسیه، این ایده تضعیف شد، ولی از میان نرفت. از سوی دیگر، توجه به دولت متمرکز و قوی در روسیه نیز در سنت تاریخی این کشور جای گرفت. آثار این برداشت در دوران اتحاد شوروی و حمایت‌های توده‌ای آن ادامه یافت، ولی تجربه‌های پس از نابودی اتحاد شوروی، بیانگر ناامیدی فزاینده مردم از نظام سیاسی-اقتصادی جدید در این کشور است. در واقع، بررسی‌ها در مورد فرهنگ سیاسی روسیه نشان می‌دهد که در آغاز دهه ۱۹۹۰ دگرگونی‌های چشمگیری شکل گرفته است. با توجه به دشواری‌های گسترده سیاسی-اقتصادی، ایده تمرکزگرایی و افزایش قدرت دولت بار دیگر قوت گرفت. در بررسی دیدگاه‌ها و رفتارهای اجتماعی در روسیه، عوامل محلی و منطقه‌ای

نیز بسیار مؤثرند. در دوران یلتسین تا حد زیادی در نظام فدرال تمرکززدایی دنبال شد. این روند در دوران پوتین پایان یافت و او بار دیگر قدرت متمرکز دولت در مسکو را بر مناطق و واحدهای فدرال استوار ساخت. عوامل اقتصادی، نژادی، اقتدار رهبران محلی، دیدگاه‌های متفاوت به فضای سیاسی-اجتماعی موجود در کشور و عوامل فرهنگی و تاریخی در شکل‌گیری خرده‌فرهنگ‌ها در روسیه مؤثرند. هر چند تحولات اجتماعی و دگرگونی در ایستارهای عمومی شکاف‌هایی در آن ایجاد کرده و به یکپارچگی آن آسیب رسانده است. در پی دگرگونی در نگرش رهبران روسیه نسبت به خود و جهان و تقویت گرایش‌های ملی‌گرایانه و اوراسیاگرایی در روسیه، برای تقویت تمرکزگرایی و روی‌گردانی از باور به آزادی‌های اساسی مردم و در نهایت تضعیف و حتی تلاش برای نابودکردن نهادهای مدنی در روسیه زمینه فراهم شد. جابه‌جایی در گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه (کرمی، ۱۳۸۴، ص ۶۳-۷۲) شرایط را برای دولت‌گرایان فراهم کرده است.

اوراسیاگرایان و ملی‌گرایان روسیه، شواهد و نشانه‌های کافی برای کنارزدن نگرش‌های غربگرا به‌دست آوردند. رخداد انقلاب‌های رنگی در جمهوری‌های پیرامونی روسیه و تلاش‌های آمریکا برای به قدرت رساندن دولت‌های غربگرا در این کشورها، تمرکززدایی از قدرت را در روسیه متوقف ساخت. روند روزافزون بی‌اعتمادی میان روسیه و نظام‌های سیاسی باز در اروپا و آمریکا نیز راه را برای گسترش دامنه‌های تمرکزگرایی فزاینده هموار کرده است. به ناکامی در ایجاد گشایش‌های مردم‌سالار و مرکززدایی در نظام فدرال روسیه در این زمینه اشاره می‌شود. برخلاف روند اولیه توزیع قدرت با نهادهای مدنی و نیز در جامعه سیاسی، تحولاتی که در روابط قدرت در داخل روسیه شکل گرفت و سرشت قدرت سیاسی در این کشور، همراه با آثار فرهنگ سیاسی آن، سبب شد تا رشد و پایداری جامعه مدنی در روسیه متوقف شود. هر چند شکل‌گیری جامعه مدنی مجازی، خود پدیده‌ای جدی است که بر دامنه کنش نهادهای مدنی تأثیر خواهد داشت. البته، با در نظر گرفتن سیطره نقش و نفوذ دولت، این تأثیرگذاری بسیار کند خواهد بود.

منابع

الف) فارسی

۱. بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، *عقل در سیاست*، تهران: نگاه معاصر.
۳. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، *جهانی‌شدن و جهان سوم*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷)، *نه مقاله در جامعه‌شناسی ایران*، تهران: مرکز.

۵. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، تحولات سیاست خارجی روسیه، هویت دولت و مسئله غرب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۶. کولایی، الهه، "تحول در فدرالیسم روسی، مطالعه تطبیقی دوره یلتسین و پوتین"، راهبرد، سال ۱۹، شماره ۵۶، پاییز ۱۳۸۹، صص. ۱۶۲-۱۳۷
۷. کولایی، الهه (۱۳۹۰)، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، چاپ سوم، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۸. نورث، داگلاس، سی (۱۳۷۹)، ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصاد، ترجمه: غلامرضا آزاد(ارمکی)، تهران: نشرنی.

ب) انگلیسی

1. Beissinger, Mark R. (2012), Russian Civil Societies Conventional and Virtual , **Taiwan Journal of Democracy**, Vol. 8, No. 2, pp. 91-104
2. Charles Buxton and Evgenia Konovalova, (2012) Russian Civil Society: History, Today, and Future Prospects , **International NGO Training and Research Center**, December, Briefing Paper, No. 37
3. Diamond, Larry (1994) Rethinking Civil Society, toward Democratic Consolidation , **Journal of Democracy**, 5/3 July,
4. Davydova, Angelina, Sustainability and Civil Society Engagement in Russia a Gain for Democracy? , **Veröffentlicht auf Friedrich Ebert Stiftung Sustainability** (<http://www.fes-sustainability.org>) (accessed on:)
5. Dzhibladze, Yuri, (2013) Decent Developments in Civil Society in Russia, **Chatham House**, 16 April,
6. Henderson, Sarah, (2011), Civil Society in Russia: State Society Relations in the Post-Yeltsin Era , **An NCEEER Working Paper**, March 18,
7. Howard M. C. and J. E. King, (1986) **the Political Economy of Marx**, Second Edition, London New York, Longman Group UK Limited,
8. Javeline, Debra Sarah Lindemann-Komarova, A Balanced Assessment of Russian Civil Society, April 16th, 2010, **International Affairs**, Vol. 63, No. 2, Spring/Summer 2010, pp. 171-188
9. Knox, Zeo (2005) **Russian Orthodoxy and Russian Nationalism**, London: Routledge,
10. Ozdalga, Elizabet and Sune Persson, (Eds), (1997) **the Civil Society, Democracy and the Muslim World**, Istanbul,
11. Ponton, Geofferey (1994) **the Soviet Era**, USA, Blackwell,
12. Pustyntsev, Boris (2013) Russian Civil Society Is Holding out Authors , State of Civil Society Report, <http://soes.civicus.org/?p=3821>, (accessed on: 19 Sept. 2014)
13. Ross, C. (2003) Putin s Federal Reforms and the Consolidation of Federalism in Russia: One Step forward, Two Steps Back , **Communism and Post- Communism Studies**,
14. Sakwa, Richard (1996) **Russian Politics and Society**, London: Routledge,